

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: علی مشرف
۲۸ دسمبر ۲۰۲۱

امپریالیسم امریکا و افول گرایان

(۲)



این نوشته متن میزگرد سایت «هفت» در خصوص افول گرایی و انگاره «افول امریکا» است که توسط برخی جریانات سیاسی مطرح می‌شود. در این میزگرد، افول گرایی از منظرهای مختلف نظری و تاریخی، مورد واکاوی و نقد قرار می‌گیرد.

حسین خاموش: پیرو همین بحث، وقتی ترمپ در امریکا روی کار آمد، در بین بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی یک موتیف کلی شکل گرفت مبنی بر این‌که آمدن ترمپ، «نشانه زوال امریکا» است. به چه معنا؟ آن‌ها می‌گفتند امریکای پس از سقوط شوروی خودش را با یک رژیم انباشت نئولیبرالی و هموندش که جهانی‌سازی بود، به جهان معرفی کرد. یعنی رژیم انباشت نئولیبرال گسترش پیدا کرد در کنار آن یک سیاست فرهنگی کلی به اسم جهانی‌سازی هم در جهان حکم‌فرما شد، که گاهی تحت نام دهکده جهانی هم از آن نام برده می‌شود. گوئی این یک شکل نوین تمدنی بود که با تکنولوژی‌های نوین اطلاعاتی و فن‌آوری ارتباطات پشتیبانی می‌شد. جهانی ترسیم شد که در پناه این فن‌آوری‌ها، دولت‌ها از هر زمانی به هم نزدیک‌تر و متصل‌تر شده‌اند، سرعت انتقال داده‌ها بالا رفته و سرعت مبادلات اقتصادی نیز به طبع آن بالا رفته و بحث‌های فرهنگی و سیاسی و مانند این‌ها با سرعت بیشتر ممکن شده و مانند این‌ها. این دهکده

جهانی است که امریکا و متحدین غربی‌اش به آن شکل داده‌اند. لذا برای بسیاری از تحلیلگران، امریکا رهبر مطلق این دهکده جهانی قلمداد می‌شد و حتی بحث را تا جایی پیش می‌بردند که امریکا را یک «دولت جهانی» تصویر می‌کردند. گوئی کل جهان در فضائی ادغام شده بود که امریکا دولت مرکزی آن یا رهبریت مطلق آن را به عهده داشت.

پایان قرن بیستم دولت امریکا امپریالیست بی‌رقیب جهان است و ابتدای قرن ۲۱ با حملات امریکا به عراق و افغانستان رقم می‌خورد. حملاتی که دشواری هائی را با خود برای امریکا به همراه داشت. این دشواری‌ها تقریباً مقارن هستند با بحران سال ۲۰۰۸، بحران گسترده‌ای که بانک‌های بزرگ و شرکت‌های بزرگ مالی امریکا را در خود فرو کشید و دولت امریکا را واداشت تا بسته‌های «نجات» تدارک ببیند. در واقع، بسیاری از تحلیلگران آمدن ترمپ را پاسخ به بحران، و تلاشی برای احیای قدرت امریکا می‌دانستند. همزمان سیاست‌های دولت ترمپ مقابله با سیاست‌های جهانی‌سازی نامگذاری شد. خروج ترمپ از قراردادهائی چون توافق آب هوائی پاریس، بازتعریف پیمان تجاری نفتا، خروج از برجام، جنگ تجاری با چین و تجدیدنظر در تعرفه‌های واردات، همگی نشانه‌هائی برای مقابله با سیاست‌های جهانی‌سازی تصور شد. گوئی سیاست‌های جهانی‌سازی پس از دوره رشد و رسیدن به بحران ۲۰۰۸ به پایان راه خود رسیده بود و ترمپ قرار است با سیاست ضدجهانی‌سازی، قدرت امریکا را احیاء کند.

حالا در نتیجه این روایت گفته می‌شد سیاست‌های جهانی‌سازی امریکا در جهان شکست خورده و راست افراطی در امریکا برای مقابله با این شکست قدرت گرفته است. روی کار آمدن دولت‌های راست‌گرا در میان متحدین امریکا، مانند روی کار آمدن بوریس جانسون در انگلیس یا خروج انگلیس از اتحادیه اروپا و خیلی از جریان‌های دیگر، تبعات «زوال امریکا» قلمداد شد. در واقع، قدرت‌گیری ناسیونالیست‌های راست‌گرا و سیاست‌های ضدجهانی‌سازی ترمپ در امریکا، نشانه‌های «افول امریکا» و «پایان» سیادت این کشور بر جهان تصور شد و گفته شد که به‌نگزیر دولت ترمپ آمده تا با این سیاست‌های به‌اصطلاح «غیرمتعارف»، ورق افول را برگرداند.

عجیب است که برخی دیگر نیز در فضای سیاسی امریکا یا اروپا، از منظری دیگر گفتند که خروج دولت ترمپ از توافقنامه‌های بین‌المللی و سیاست «اول امریکای» دولت او و «پایان دادن به چندجانبه‌گرایی»، بدین معناست که دولت ترامپ «مسئولیت‌پذیری جهانی متعارف» دولت‌های پیشین امریکا را کنار گذاشته و با «انزوای ملی»، «نقش رهبری جامعه جهانی» را رها کرده است! این عده نیز از این زاویه دولت ترمپ را به‌گزینش و انتخاب «افول» متهم کردند.

اما آیا حقیقتاً می‌شود با روی کار آمدن ترمپ و تغییر یکسری از پیمان‌ها و قراردادهائی که امریکا در آن نقش داشته است، «افول امریکا» را نتیجه گرفت؟ به‌واقع از بازتعریف‌هائی که امریکا در قراردادهای توافق‌هائی که با متحدین و رقبای خود انجام داده، نمی‌شود افول را نتیجه گرفت. خُب، سیاست‌های جهانی‌سازی دچار دشواری‌هائی شده و امریکا با بازتعریف روابطش پاسخ‌هائی به این دشواری‌ها داده است. حتی چرخش دولت‌ها از یک رژیم و الگوی کلان‌انباشت سرمایه و شکل‌دهی به رژیم انباشت تازه را نمی‌شود به معنای زوال در نظر گرفت. همان‌طور که کنار گذاشتن رژیم انباشت فوردیستی و سیاست‌های کینزی متناظر با آن و بازتعریف‌های جدید برای شکل‌دهی به رژیم انباشت نئولیبرالی به‌عنوان پاسخی به بحران، معنای زوال و افول نداشت.

حتی اگر دوره سیاست‌های جهانی‌سازی تمام شده باشد و عصر این رژیم انباشت سرمایه به پایان خود رسیده باشد، بازتعریف‌ها و مقررات‌زدائی‌ها یا تعریف مقررات‌های تازه با هدف باز کردن مسیر برای تهاجم بیشتر سرمایه صورت گرفته است. حتی اگر بگوئیم امریکا سیاست‌های ضدجهانی‌سازی اتخاذ کرده و تغییری در رژیم انباشت نئولیبرالی به وجود آورده، «زوال امریکا» را نتیجه نمی‌دهد. البته ما هنوز نمی‌بینیم که معماری سیاست‌های جهانی‌سازی فرو ریخته باشد یا امریکا به‌صورتی خصلت‌نما و تعیین‌کننده، سیاست‌هائی علیه نئولیبرالیسم اتخاذ کرده باشد.

در کل هم آنچه در بین تحلیلگران در مورد دوران ترمپ رایج بود، تأکید بر قدرت‌گیری راست افراطی در غرب بود. از نظر آنان، این عروج راست افراطی نشانه «افول امریکا» است. چرا؟ چون که راست افراطی وقتی ظهور می‌کند که «یک دولت-ملت و آن بلوکی که حول خودش شکل داده با تهدید مواجه شده و این‌ها برای صیانت از خویشتن و پاسخ به این زوال، سیاست‌های ملی‌گرایانه و راست افراطی را در پیش می‌گیرند». همان‌طور که در سیر فراز و فرود اقتصادهای سرمایه‌داری همواره با چرخه‌های رونق، رکود و بحران روبه‌رو بوده‌ایم، در دولت‌های سرمایه‌داری هم عروج راست افراطی از پس بحران ممکن است. ترمپ را نیز می‌توان واکنشی به بحران ۲۰۰۸ و شرایط سیاسی و اقتصادی امریکا دانست که سویه‌هایی از راست افراطی نیز با خود به همراه داشت. اما این‌ها فراز و فرودهایی است که جزء ذاتی سرمایه و نظام سرمایه‌داری است. همان‌طور که در حیطه اقتصاد، چرخه رونق و رکود و بحران اتفاق می‌افتد در حیطه سیاست و دولت هم شاهد این چرخه‌ها هستیم و بحران سیاسی نیز بخشی از این چرخه‌ها است. اما از این چرخه‌ها نمی‌شود به شکل خطی، «افول» را نتیجه گرفت کما این که نمی‌شود با بحران در سرمایه‌داری، مرگ و پایان سرمایه‌داری را نتیجه گرفت. این معنا نمی‌دهد. آیا نظام سرمایه‌داری در حال افول است؟ بله هر چیزی در جهان در حال افول است. هیچ سیستمی در جهان نیست که مادام‌العمر کار کند. به قول فردوسی، «جهان را چنین است ساز و نهاد/ که جز مرگ را کس ز مادر نژاد». همان‌طور که نظام سرمایه‌داری در حال افول است، امپریالیسم امریکا هم در حال افول است. اما این گزاره‌های کلی و همانگویانه، هیچ کمکی به ما نخواهد کرد. مهم این است که ما با بررسی کانون‌های بحرانی و تأثیرش بر سیاست‌ها و قدرت‌های دولتی بتوانیم سیاست‌های اجتماعی رهایی‌بخش را پیش بگذاریم و گره‌های مقاومت اجتماعی موجود را در خدمت نبرد طبقاتی و پیش‌برد مبارزات طبقاتی طبقه کارگر به کار گیریم.

مرتضی بیگانه: من فکر می‌کنم اگر بخواهیم درباره افول یا فزونی قدرت دولت امریکا درست حرف بزنیم، اولین چیزی که اهمیت دارد شناخت معماری و ساختمان امپریالیستی است که امریکا پس از جنگ جهانی دوم ساخت. بسیاری از نوشته‌هایی که رویکرد افولگرایانه دارند و هر اتفاق و رویدادی را به معنای «افول امریکا» می‌دانند و این اواخر هم از «افول نهایی امریکا» یا «سقوط امریکا» حرف می‌زنند، تحلیل این معماری امپریالیستی را کلاً نادیده می‌گیرند. گوئی هیچ اعتقادی ندارند که این ساختمان امپریالیسم امریکا را که بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفته، بررسی کنند و ببینند این ساختمان اکنون واقعا در حال فروپاشی است یا نیست. آیا نشانه‌هایی از فرو ریختن این ساختمان دیده می‌شود یا خیر؟ امریکا بعد از جنگ دوم جهانی برای اولین بار در تاریخ دنیا سعی کرد یک نظام امپریالیستی مقررات‌محور ایجاد کند. سعی کرد مقرراتی کلان را در سطح جهانی تعریف کند که این مقررات، از نظر امپریالیسم امریکا قواعد بازی هستند که با هر مونی دولت امریکا تعریف می‌شوند. هر دولتی که این قواعد کلان را رعایت کند، در مدار امریکا قرار گرفته و در طیف وسیع اتحاد با امریکا قرار می‌گیرد. هر دولتی هم که این مقررات کلان را رعایت نکند و کلیت آن را نپذیرد و یا تصور شود که این کلیت را به خطر می‌اندازد، امریکا آن دولت را در طرف رقیب یا متخاصم و دشمن قرار می‌دهد و با ابزارهایی که در اختیار دارد سعی می‌کند این دولت‌ها را مهار، تضعیف یا به‌کلی سرنگون کند. البته دولت امریکا در جهان، فعال‌میشاء و قدرت بین‌المللی مطلق نیست. با این وجود، این نظام مقررات‌محور که دولت امریکا سعی در اعمال آن دارد، همان چیزی است که خیلی از تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان نامش را «نظم جهانی» می‌گذارند. ما می‌دانیم که قدرت امپریالیستی در سطح جهانی را نمی‌توانیم با قدرت دولت در سطح ملی مقایسه کنیم. در واقع در نسبت با اقتداری که دولت در سطح ملی دارد، ما نمی‌توانیم از «نظم» در سطح جهانی صحبت کنیم. یک دولت امپریالیستی به هر اندازه هم که قدرتمند باشد، قدرت مطلقه نیست که هر تصمیمی گرفت تمام دولت‌های دنیا از آن

تبعیت کنند. چنین چیزی در سطح جهانی ممکن نیست. به خاطر این که در سطح جهانی ساختارها مبتنی بر روابط بین دولت‌های ملی شکل گرفته است و هر قدر هم که نظام اتحاد ایجاد شده توسط یک دولت امپریالیستی قدرتمند باشد، رقابت و تخصص جزئی جدانشدنی از روابط بین دولت‌های سرمایه‌داری خواهد بود. با این وجود اگر بخواهیم با دوره‌های امپریالیستی گذشته مقایسه کنیم این سطحی از «مقررات محوری» که امپریالیسم امریکا موفق می‌شود تا به دنیا تحمیل کند در دوره‌های قبلی معادلی نداشته است. مثلاً در دوره‌ای که بریتانیا امپریالیست برتر در دنیا بوده، ما شاهد چنین چیزی نیستیم.

دولت امریکا این نظام امپریالیستی مقررات محور را سعی می‌کند با طیف وسیعی از اتحادها شکل بدهد؛ اتحادهایی که یک سیستم بین‌الدولی ساخته و تعداد زیادی سازمان بین‌المللی را شکل می‌دهد. سازمان ملل، شورای امنیت ملل متحد، ناتو، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، حتی سازمان بهداشت جهانی، سازمان‌هایی هستند که بخش‌هایی از معماری امپریالیسم امریکا را تشکیل می‌دهند و مقرراتی که امریکا طرح‌ریزی می‌کند و مقرراتی که به‌عنوان پروژه کلان سیاسی خود دنبال می‌کند را تلاش می‌کند از طریق این نهادها و همچنین اتحادهای وسیعی که با دولت‌های مختلف دارد، عملی کند.

همزمان، در همین دوره پس از جنگ جهانی، در سال ۱۹۴۷، امریکا قانونی به نام قانون امنیت ملی تصویب می‌کند و سازمان سیا نیز در همان سال و براساس همان قانون شکل می‌گیرد. شورای امنیت ملی امریکا نیز در سال ۱۹۴۷ با اجرای همین قانون امنیت ملی شکل می‌گیرد. با این قانون و پروژه‌های سیاسی مشابه، امریکا که بعد از جنگ جهانی دوم، قوی‌ترین قدرت اقتصادی دنیا است، شکل یک امنیتی به خود می‌گیرد، و ابرپروژه امپریالیستی خود را در سطح جهانی و با ابزارهای متنوع این دولت امنیتی دنبال می‌کند. امریکا با ایجاد پنتاگون، سازمان سیا، شورای امنیت ملی، وزارت امور خارجه‌ای که طرح‌های جهانی را دنبال می‌کند و ایجاد پایگاه‌های وسیع نظامی در دنیا، نقش محوری دالر و نظام مالی و پولی امریکا در نظام مالی و بانکی بین‌المللی و همین‌طور جایگاه برترش در برخی تکنولوژی‌های نظامی و غیرنظامی، معماری امپریالیسم خود را تشکیل می‌دهد. گفتنی است که تا سال ۲۰۱۸ امریکا حداقل ۷۵۰ پایگاه نظامی در ۸۰ کشور جهان داشته است (می‌دانیم که نام ۸۰ کشور دنیا را بی‌وقفه و بدون استفاده از نقشه گفتن، برای برخی دشوار است، اما در عمل امریکا در این تعداد کشور، پایگاه نظامی دارد!)

این قدرت نظامی امریکا یکی از ستون‌های اصلی امپریالیسم امریکاست. در سال ۲۰۲۰، بودجه نظامی امریکا ۷۷۸ میلیارد دالر **برآورده** شده که معادل ۳۹ درصد مخارج نظامی سرتاسر جهان است و بودجه نظامی امریکا در این سال از مجموع ۱۲ کشور دیگر که بالاترین بودجه نظامی را داشته‌اند، بالاتر بوده است. همین‌طور دالر امریکا و سیستم پولی و مالی این کشور به‌عنوان یکی از پایه‌های امپریالیسم امریکا، همچنان نقش هژمون را در تجارت بین‌المللی دارد. به همین نحو، بسیاری از شرکت‌های امریکائی از حیث درآمد و مخارج حوزه توسعه و تحقیقات، جایگاه بالا و پیشتازی در صنایعی همچون فن‌آوری اطلاعات، نیم‌رسانه‌ها و صنایع نظامی، هوایی و فضائی دارند. اگر بخواهیم به این نتیجه برسیم که امریکا «افول» کرده است، باید معماری کلان امپریالیسم این کشور را بررسی کنیم.

با اتکاء به چند داده مجزا نمی‌توان «افول» امریکا را نتیجه گرفت. نمی‌توانیم بگوئیم چون تولید ناخالص داخلی چین برحسب برابری قدرت خرید از امریکا پیشی گرفته است، پس امریکا «افول» کرده است. این شاخص‌های اکونومیستی دلبخواهی هستند. این‌که گفته می‌شود جی‌دی‌پی چین برحسب برابری قدرت خرید از امریکا پیشی گرفته است، پس امریکا در حال «زوال» است، یک معیار دلبخواهی است. شخص دیگری ممکن است به‌صورت دلبخواهی بگوید

جی‌دی‌پی بر حسب برابری قدرت خرید «علمی» نیست و باید جی‌دی‌پی اسمی را مبنا قرار داد، و در این حالت، باز جی‌دی‌پی امریکا از چین بیشتر می‌شود.

یک تحلیلگر دیگر ممکن است بگوید شاخص جی‌دی‌پی هیچ چیزی در مورد سطح ثروت جوامع نمی‌گوید و جمعیت در تولید ناخالص داخلی نقش دارد و باید جی‌دی‌پی سرانه را مبنا قرار بدهید. در این صورت، جی‌دی‌پی سرانه چین، بسیار پائین‌تر از امریکا می‌شود و اگر جی‌دی‌پی سرانه را مبنا قرار بدهیم، ممکن است یک نفر نتیجه‌گیری کند که اصلاً قطر به این دلیل که یکی از بالاترین جی‌دی‌پی‌های سرانه در دنیا را دارد، پس قطر امپریالیسم مسلط دنیا باید باشد! تحلیل اکنونیستی بر اساس این شاخص‌های دلخواهی همین‌قدر مسخره است.

منظور از مثال‌هایی که ذکر شد، این است که اگر بخواهیم درباره قدرت امریکا تحلیل ارائه دهیم، باید ساختمان کلی را که امپریالیسم امریکا شکل داده است، بررسی کنیم. باید بررسی کنیم کجای این ساختمان کلی دچار ترک شده است، آیا طوری دچار ترک شده است که امریکا می‌تواند آن را بازبانی کند؟ یا این ترک آنقدر بزرگ است که ساختمان کلی امپریالیسم امریکا را در آستانه فروپاشی قرار داده است؟ مسأله صرفاً این نیست که پاسخ به این سؤالات ممکن است بسیار دشوار یا در برخی حالات غیرممکن باشد، بلکه در عین حال این است که در روایت‌های افول‌گرایان، این معماری امپریالیسم امریکا اصلاً بررسی نمی‌شود.

هانتینگتون در حالی که افول‌گرایی را مورد نقد قرار می‌دهد، یکجا افول‌گرایی را تحسین می‌کند و می‌گوید که «افول‌گرایی قبض و کاهش قدرت امریکا را پیش‌بینی می‌کند و در تمام مراحل، این پیش‌بینی، نقشی اساسی در جلوگیری از کاهش و قبض قدرت امریکا دارد». بیشترین تعداد افرادی که می‌گویند امریکا افول کرده است، شاید در خود امریکا باشند و کسانی هستند که بالاترین نگرانی را نسبت به افول امریکا دارند.

دولت امریکا مدام این مسأله را تکرار می‌کند و بررسی می‌کند که چه طور می‌تواند مانع از قدرت‌گیری رقبای خود شود و به چه اشکالی می‌تواند آن‌ها را زمین بزند و به همین دلیل است که در ابعاد بسیار وسیعی از مکانیزم‌های تنبیهی مانند تحریم و جنگ و مکانیزم‌های تشویقی مانند خریدن سیاستمداران کشورهای دیگر و کمک نظامی به برخی کشورها و متحدان خود استفاده می‌کند.

پس در میان تحلیل‌هایی که در حوزه افول‌گرایی وجود دارند، هیچ تحلیل واضحی وجود ندارد که به‌طور مثال بررسی کند، کشوری مانند چین اگر قرار است جای امریکا را بگیرد، چه نظام اتحاد بین‌المللی و بلوک یا قطب قدرتی در مقابل امریکا شکل داده است؟ آیا اتحاد بین‌المللی که چین شکل داده است از اتحاد بین‌الدولی که امریکا شکل داده است، قدرتمندتر است یا نه؟ آیا اصلاً اتحادی شکل داده است؟ آیا مثلاً سازمان شانگهای در قامتی است که «ناگوی چینی» خوانده شود؟ اگر قرار باشد امروز چین وارد یک جنگ و درگیر یک جنگ شود، چند اتحاد نظامی دارد که به نفع آن وارد جنگ شوند؟ یک سازمان نظامی گسترده وجود دارد که به‌عنوان متحد در آن جنگ، کنار چین بایستد یا خیر؟ به هیچ کدام از این سؤالات پاسخ داده نشده است، فقط از نشانه‌ها و قرائن مختلف به‌صورت دلخواهی نام می‌برند. صرفاً از نشانه‌هایی یاد می‌کنند، نشانه‌هایی مانند خروج امریکا از افغانستان که در مقیاس تاریخ امپریالیسم امریکا و در مقیاس کلان، ممکن است اتفاق کوچکی باشد و از این نشانه‌های دلخواهی که در هر موردی می‌توان یافت، نتیجه‌گیری می‌کنند که امریکا افول کرده است.

ادامه دارد